



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

چون مدتی تعطیل بود و بعضی از بحث‌ها از ذهن دور شد، مرور اجمالی بر ابواب نکاح لازم است تا خطوط کلی این کتاب در اذهان شریف باشد. مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) شرایع خود را در بحث کتاب نکاح در چهار قسم تقسیم کردند: قسم اول مربوط به نکاح دائم، قسم دوم مربوط به نکاح منقطع، قسم سوم مربوط به نکاح عبید و إماء و قسم چهارم هم مربوط به احکام نکاح است. این قسم چهارم یعنی احکام نکاح پنج بخش دارد: بخش اول مربوط به عیب و تدلیس و مانند آن است که نکاح به وسیله آن ابطال می‌شود، بخش دوم مربوط به مهر است که رکن نیست ولی بسیار سهم تعیین‌کننده‌ای دارد، بخش سوم مربوط به قَسَم و نشوز و شقاق بین زوجین است، بخش چهارم مربوط به حقوق اولاد است احکام اولاد است، بخش پنجم مربوط به نفقات است. در جریان احکام اولاد هم دو قسم بحث می‌شود: یکی در اصل حقوق فرزند نفی و اثبات او اختلاف او مسئله لعان و مانند آن، قسم دوم ناظر به سنت ولادت است؛ عقیقه است، تسمیه است، نام‌گذاری‌های دیگر است و مانند آن. اینها جزء بخش‌های اساسی مسئله نکاح است. در جریان حقوق ولد دو رکن اساسی لازم است: یک رکن عقلی است و یک رکن شرعی است؛ رکن عقلی اصل آمیزش است که اگر آمیزش نباشد سخن از حقوق ولد نیست و رکن دوم تعیین مدت حمل است که از اقل حمل کمتر نباشد و از اکثر حمل بیشتر نباشد، پس دو رکن دارد. قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ

الْحَجَر»^۱ این مربوط به آن رکن دوم است. در رکن اول که یقین به آمیزش مطرح است اگر یقین به آمیزش نباشد عکس باشد یعنی یقین به عدم آمیزش باشد جا برای این قاعده نیست، چون سه فرض دارد: یک وقت یقین به آمیزش است، یک وقت یقین به عدم آمیزش است، یک وقت شک در آمیزش است. اگر فراش محقق شد در دو صورت قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» جاری است: در صورت آمیزش، یک؛ و در صورت شک در آمیزش، دو؛ «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است؛ اما یقین به عدم آمیزش جا برای قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» نیست. مسئله دیگر این است که در جاهلیت و مانند آن از راه قیافه‌شناسی شناسنامه صادر می‌کردند. «قافه» یعنی کسی که فنّ قیافه‌شناسی دارد. کسی که فنّ قیافه‌شناسی دارد او سهم تعیین‌کننده‌ای در حقوق ولد یا عدم حقوق ولد داشت. الآن که این آزمایش‌های خون و مانند آن است، نقشی ندارد که بتواند دلیل شرعی باشد برای اثبات تعبد، مظنه‌ای را به همراه دارد اما برهان شرعی باشد نیست، زیرا این شباهت خون را ثابت می‌کند که گاهی در برادر است گاهی در دایی است گاهی در خاله است گاهی در عمو است، این شباهت «فی الجملة» را ثابت می‌کند نه «بالجملة» را، این برهان مسئله نیست بلکه این تناسبی را ثابت می‌کند اما برای کدام یک از اینها است آن را این شناسایی خون ثابت نمی‌کند. بنابراین «قافه»‌ای که در عصر جاهلیت بود، دَم‌شناسی و خون‌شناسی که فعلاً است این تا علم نیاورد سند حقوق فرزند به والدین نیست. اگر در اصل رکن عقلی اختلاف داشتند زوج منکر بود و زوجه مدعی بود، چون اصل عدم با زوجه است قول او در محکمه مقدم است. اینها خطوط کلی بحث است که باید در أذهان شریف در اثر این فاصله‌هایی که شده و از یاد رفته است دوباره برگردد.

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، ص ۲۶۲؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

مسئله‌ای که مرحوم محقق در متن مطرح کردند این بود که اگر چنانچه کسی - معاذالله - زنایی کرد، این زنا ملحق شود به نکاح دائم یا نکاح منقطع یا ابتیاع أمه یا تحلیل أمه، أحد امور أربعه، این کافی نیست برای حقوق ولد، این نکاح لاحق چه نکاح دائم چه نکاح منقطع چه ابتیاع أمه و چه تحلیل أمه، چون با یکی از چهار وجه می‌شود آمیزش کرد. اگر این چهار وجه که مشروع است بعد از زنا باشد و کمتر از اقل حمل باشد این ولد به او ملحق نمی‌شود، چه اینکه اگر از اکثر حمل هم بگذرد در بخش‌های دیگر باعث حقوق ولد نیست، چون آن رعایت اقل حمل و رعایت اکثر حمل، این رکن شرعی است. در آن مسئله‌ای که قول زوج مقدم بود آن جایی بود که زوج منکر آمیزش بود و زوجه مدعی آمیزش بود، قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» در اینجا جا ندارد. در بین این سه صورت دو صورت است که قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» جاری است: یک صورت که یقین به آمیزش است و صورت دوم شک در آمیزش؛ اما آن صورتی که یقین به عدم آمیزش است جا برای «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» نیست.

مطلب بعدی آن است که «عَهر» در لغت آن فجور شبانه را می‌گفتند، بعد کم‌کم توسعه پیدا کرد مطلق زنا را می‌گویند «عَهر» و «عاهر» مطلق زانی است. اینکه گفته شد: «وَوَلِّ الْعَاهِرِ الْحَجَرَ» یعنی زانی، اختصاصی به آن فجور شبانه نیست. پس لغتاً معنای اصلی «عَهر» همان فجور شبانه برای زنا بود؛ اما کم‌کم توسعه پیدا کرد به مطلق آمیزش محرم یعنی زنا به آن معنا تفسیر می‌شود «وَوَلِّ الْعَاهِرِ الْحَجَرَ» یعنی «للزانی».

این نصوصی که دارد: «وَوَلِّ الْعَاهِرِ الْحَجَرَ» برخی‌ها خیال کردند که «عاهر» را باید سنگسار و رجم کرد، ولی معنای معروف «لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» در برابر «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» است. اگر گفته می‌شد «لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» ممکن بود این توهم را به بار بیاورد که «عاهر» را باید سنگسار و رجم کرد؛ اما این در برابر «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» است، «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» یعنی «عاهر» سهمی ندارد. نشانه این تفسیر هم روایات دیگر است که دارد: «الولد للفراش و للعاهر الحجر».

التراب»^۱ یعنی خاک دست اوست خاک دهان اوست، این نشان می‌دهد که «وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» به معنی رجم نیست. پس «عَهِر» همان فجور شبانه است، یک؛ بعد توسعه پیدا کرد به مطلق زنا، دو؛ «لِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» در برابر «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» است، چه اینکه «لِلْعَاهِرِ التراب» هم در برابر «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» است.

مطلب بعدی چند تا روایتی که مرحوم کلینی و سایر محدثان نقل کردند بعد مرحوم صاحب وسائل در باب ۱۰۱ ذکر کرد و در ابواب دیگر ذکر کرد، این روایت دارد که «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ»، آن وقت «الْوَلَدُ لِعَیَّتِهِ» این تعبیر که در بحث جلسه قبل از نظر لغت ما مشکل داشتیم حدس زدم که مرحوم فیض در وافی این را روشن کند. به بعضی از ابواب و مجلّلات وافی مراجعه کردیم در بین راه سعی بلیغ بعضی از آقایان به ما رسید که در جلد بیست و پنجم ایشان معنا کردند.^۲

آن روایتی که در باب بیست و پنجم هست این را می‌خوانیم تا این کلمه «غی» مشخص شود که چیست؟ در بحث جلسه قبل اشاره شد که این کثرت روایات باعث جهانی شدن آن نمی‌شود. قواعد فقهیه ما زیاد داریم بعضی‌ها مصطاد از نصوص‌اند، بعضی‌ها منصوص‌اند اما شهرت جهانی پیدا کنند و زبان بین‌المللی بشوند و بین شیعه و سنی رواج پیدا کنند این چنین نیست؛ اما این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» چون آمده در دستگاه سیاست، بین اموی و عباسی از یک طرف و بنی‌هاشم (علیهم السلام) از طرف دیگر رواج پیدا کرد و معاویه (علیه من الرحمن ما يستحق) زیاد بن ابیه را زیاد بن ابی سفیان کرد و او را به خاندان خود ملحق کرد، آن وقت این روایت معروف که «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» در دستگاه سیاست آمد. زیاد بن ابیه نامه‌ای نوشت برای وجود مبارک امام مجتبی (سلام

۱. رک: روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمه)، ج ۸، ص ۴۱۴؛ «روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم .. أن للعاهر التراب».

۲. الوافی، ج ۲۵، ص ۸۸۹؛ «قال کتب بعض أصحابنا کتابا إلى أبی جعفر الثانی ع معی یسأله عن رجل فجر بامرأة فحبلت ثم إنه تزوجها بعد الحمل فجاءت بولد و هو أشبه خلق الله به فکتب بخطه و خاتمه الولد لغیه لا یورث»؛ «الغیه بکسر المعجمة أى من زنا و الغیه خلاف الرشده».

الله علیه) «من زیاد أبی سفیان إلى کذا». وجود مبارک امام حسن کاملاً رد کرد که او «زیاد بن سمیه» است یعنی مادر او معلوم است ولی پدر او معلوم نیست.^۱ آن وقت این مسئله «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» در این دستگاه‌ها شهرت پیدا کرد، در جامعه شهرت پیدا کرد، زبانزد خاص و عام شد و این قاعده صبغه جهانی پیدا کرد. پس این قاعده اگر با قواعد دیگر فرق دارد برای اینکه آمد در دستگاه حکومت و سیاست و روابط اجتماعی و نوشته شدن در مکتوبات و گفته شدن در مناظر و خطبه‌ها و مانند آن، بیش از یک قاعده فقهی رسمی رواج پیدا کرده است.

این روایت که در جلسه قبل خوانده شد که «لِغَيَّةٍ» این «لام» جزء کلمه نیست. مرحوم فیض (رضوان الله علیه) در کتاب شریف *وافی* در جلد بیست و پنجم صفحه ۸۸۹ روایت را که از تهذیب^۲ نقل می‌کند این است: «عَلَى بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِيِّ» نقل می‌کند که «كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا كِتَاباً إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ» یعنی وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) به وسیله من این نامه خدمت حضرت رسید؛ یعنی محمد بن حسن قمی این نامه را داد به من که من به خدمت امام جواد برسانم و من این کار را کردم. در آن نامه شخص سؤال کرد که «عَنْ رَجُلٍ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ فَحَبِلَتْ» این زن باردار شد، «ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ» بعد از اینکه با این زن از راه حرام آمیزش کرد و این زن باردار شد این مرد زانی با این زن ازدواج کرد، «فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ» فرزندی آورد، «وَهُوَ أَشْبَهُ خَلْقِ اللَّهِ بِهِ» به این شباهت داشت که آن قیافه‌شناسان هم می‌توانستند نظر بدهند که این فرزند اوست. حضرت جواد (سلام الله علیه) «فَكَتَبَ بِخَطِّهِ وَخَاتَمِهِ» مرقوم فرمودند و امضا کردند و مهر کردند، «الْوَلَدُ لِغَيَّةٍ لَا يُورَثُ».

۱. مکاتیب الأئمة، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

مرحوم فیض دارد «بیان الغیة بكسر المعجمة أى من زنا» است «و الغیة خلاف الرشدة». کلمه «غوی» در قرآن کریم به این صورت آمده است که ﴿فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾.^۱ ما یک غوایت داریم و یک ضلالت؛ ضلالت برای کسی است که راه را گم کرده است، غوایت برای کسی است که هدف را گم کرده است. ذات اقدس الهی به جوامع بشری می‌گوید من پیامبری فرستادم که هم راه‌آشناست و هم هدف‌آشناست: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾؛^۲ نه ضلالت دارد که راه را اشتباه کرده باشد نه غوایت دارد که مقصد را نداند و گم کرده باشد، هم مقصد را و هدف را می‌داند و هم راه را می‌داند، ضلالت برای صراط است و غوایت برای مقصد. فرمود پیامبر هر دو رکن را دارا است: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾. این «غوی»، «معتلّ العین و اللام» است. ما نه «غَوَوَ» داریم و نه «غَيَّی» داریم، «غَوَى» داریم که عین الفعل «واو» است و لام الفعل «یاء» است که می‌شود غوایت؛ اما عین الفعل و لام الفعل هر دو «واو» باشد، عین الفعل و لام الفعل هر دو «یاء» باشد نداریم، نه «غَيَّی» داریم و نه «غَوَوَ» داریم بلکه «غَوَى» داریم که عین الفعل «واو» است، لام الفعل «یاء» است، این می‌شود «غاوی». حضرت می‌فرماید این ولد «غیّة»، این «واو» عین الفعل تبدیل «یاء» شده است که دو تا «یاء» شد، شده «غیّة» یعنی این غاوی است در برابر ولد حلال است. این لام جزء کلمه نیست و ما از «لَعَوَ» و مانند آن نباید بحث و فحص کنیم. این فرمایش مرحوم فیض است در وافی جلد ۲۵ صفحه ۸۸۹ «الغیة بكسر المعجمة أى من زنا و الغیة خلاف الرشدة» است برای اینکه رشید هدف‌دار است و «غی» که ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ بی‌هدف است. روایات دیگری هم در این زمینه در جلد ۲۵ هست؛ اما روایات مبسوط آن در جلد ۲۲ هست و مجلدات بعد از آن. در جلد ۲۳ غالب این روایات

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

۲. سوره نجم، آیه ۲.

مربوط به «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» آمده است. در جلد ۲۳ صفحه ۱۴۰۷ آنجا بابی است به عنوان «باب إلحاق الولد بصاحب الفراش مهما أمكن و حكم المشتبه». در روایت اول که «سعيد الأعرج» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله عليه) نقل می‌کند این است که «سألته عن رجلين وقعا على جارية في طهر واحد لمن يكن الولد»، فرمود: «للذى عنده»، چرا؟ «لقول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر». این را هم ایشان معنا می‌کنند. بعد می‌فرمایند: «و للعاهر» یعنی «أى الزانى، الحجر أى لا شىء له و هذا كما يقال له التراب» که «و للعاهر التراب» که در روایت‌های دیگر هم هست و منظور این نیست که عاهر را رجم کنند. در روایت بعدی دارد که «الولد للفراش و للعاهر الحجر». در روایت سوم هم دارد صیقل گفت: «سئل أبو عبد الله عليه السلام و مشابه آن استفتاء شده است حضرت فرمود که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر».^۱ در روایت چهارم هم همین‌طور است: «الولد للفراش و للعاهر الحجر».^۲ در روایت ششم هم همین‌طور است.^۳ در بعضی از نصوص کلمه «دَم» هم آمده است که با خون‌شناسی نمی‌شود نسب را ثابت کرد، چون خون شخص نسب را ثابت نمی‌کند، این خانواده این دایی این عمو این برادر همه خونشان این است، این شخص را ثابت نمی‌کند. روایت بعدی هم همین‌طور است. در بعضی از نصوص دارد که فرزندی به دنیا آمده است که شبیه پدر و مادر نیست، شبیه دایی و عمو و خاله هم نیست، این مرد شک کرده است و وجود مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) برای حل این مسئله مرجع بود این مرد می‌گوید این فرزندی که به دنیا آمده است هیچ شباهتی به ما و شجره ما و عموها و اعمام و احوال و خاله‌ها ندارد، من شک دارم. وقتی این حرف را

۱. الوافی، ج ۲۳، ص ۱۴۰۸.

۲. الوافی، ج ۲۳، ص ۱۴۰۸.

۳. الوافی، ج ۲۳، ص ۱۴۰۹.

زد «فنکس رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم رأسه مليا» مقداری حضرت تأمل کرد مثل اینکه منتظر وحی بود «ثم رفع بصره إلى السماء ثم أقبل على الرجل فقال يا هذا إنه ليس من أحد إلا بينه و بين آدم تسعة و تسعون عرقا»^۱ انسان تا آباء و اجدادش ۹۹ رگ شباهتی دارد، او گاهی شبیه یکی از اجداد ممکن است باشد. دست به این قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» ننزید. اگر فراش شد، زن و شوهر شدند و آمیزش هم هست، اقل حمل و اکثر حمل هم رعایت شده است دیگر مسئله قیافه و مانند آن نمی تواند حکم شرعی را تأمین کند برای اینکه انسان اجداد خود را نمی شناسد، فرمود بین انسان تا وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) ۹۹ رگ هست که به بعضی از اینها شباهت پیدا می کند. از این راه که آمد آن وقت حضرت فرمود که این کار را نکن «فهذا من تلك العروق التي لم يدركها أجدادك و لا أجداد أجدادك خذ إليك ابنك» زن هم خوشحال شد و مشکل آنها حل شد. این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» در غالب این نصوص آمده است در جلد بیست و سوم وافی است اما در جلد بیست و پنجم این «غیة» را معنا کرده است. اینها اجمالی از توضیحاتی بود که مربوط به بحث جلسه قبل بود.

اما آنچه که مربوط به مسئله امروز است عبارت از این است که مرحوم محقق فرمودند: «و يلزم الأب الإقرار بالولد مع اعترافه بالدخول و ولادة زوجته له فلو أنكره و الحال هذه لم ينتف إلا باللعان»^۲ اگر رکنین محفوظ است یعنی آمیزش هست، یک؛ کمتر از اقل حمل نیست، دو؛ بیشتر از اکثر حمل نیست، سه؛ از نظر شباهت و جهات دیگر شبهه ای برای مرد پیدا شد یا تهمتی برای زن پیدا شد هیچ کدام باعث نمی شود که این فرزند ملحق نشود. اگر مرد یقین دارد به عدم آمیزش، چون قول او مطابق با اصل است محکمه برابر این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» نمی تواند عمل کند،

۱. الوافی، ج ۲۳، ص ۱۴۰۹.

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۵.

برای اینکه «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» در صورت امکان است، او منکر اصل امکان است و اصل آمیزش را منکر است و قول هم قول اوست، چون با اصل عدم مطابق است. در اینجا چون قول او مطابق با اصل است او منکر است، قول کسی که مطابق با اصل است در محکمه مقدم است «مع الیمین» و او سوگند یاد می‌کند و این سوگند او در نفی با آن لعان باید حل شود، این ولد به وسیله لعان منتفی است. پس لعان در جایی است که او بتواند انکار کند و انکار او مسموع باشد اما اگر چنانچه نه، به آن صورت نرسید جا برای لعان نیست. فرمود: «و یلزم الأب الإقرار بالولد» اگر اصل فراش را قبول دارند و در آمیزش شک دارند، این قاعده برای ظرف شک است «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ». اگر یقین به عدم آمیزش داشته باشد مطلب دیگری است؛ اما وقتی که شک در آمیزش دارد یا یقین به آمیزش دارد ولی می‌گوید - معاذ الله - او متهم است آلوده شد، شک دارد که آیا این نطفه از اوست یا از شخص دیگر، اینجا قاعده برای رفع همین مشکلات است.

پس اگر چنانچه زوج یقین دارد که آمیزش شد، می‌گوید با دیگری هم رابطه داشت این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است. فراش یعنی آن زن «لأنها تفترش» زوجه را، این یکی از معانی فراش است، نه اینکه فراش یعنی رختخواب «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» چون زن «تفترش للمراء»، از این جهت است. اگر چنانچه یقین داشته باشد که آمیزش نشد قول او مطابق با اصل است و با لعان باید برطرف شود. اگر یقین نداشت و اصل آمیزش محقق بود منتها تهمت او این است که با دیگری آمیزش کرد و شک دارد از این جهت، این قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است. «و یلزم الأب الإقرار بالولد مع اعترافه بالدخول و ولادة زوجته له فلو أنكره و الحال هذه» یعنی اصل افتراش محقق، اصل اینکه زن و شوهر هستند محقق، اصل آمیزش یقین است یا شک در آمیزش است ولی زن و شوهر هستند و چون زن و شوهر هستند این قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» به منزله اماره‌ای است که می‌گوید که حتماً آمیزش شده است. این «لم ینتف إلا

باللعان و كذا لو اختلفا في المدة» اگر در مدت فاصله بین آمیزش و ولادت او می‌گوید کمتر از اقل حمل است او می‌گوید مطابق با اقل حمل است، یا بیشتر از اکثر از حمل است او می‌گوید بیشتر از اکثر حمل نیست، از این جهت اگر اختلاف دارند این ولد منتفی نمی‌شود مگر به لعان. بعد فرعی را اضافه می‌کنند که امیدواریم - إن شاء الله - در جلسه بعد مطرح شود!

«و الحمد لله رب العالمین»